

جنگ مانیتن - پاپیسندها سبب قتل بزرگی شدند. پاپیسندها پانزده روز

در آنجا با کس ناموسی متحد شده نزدیک فخر آبادی بودند در آنجا
آزادگی سبب قتل در مانیتن بود یک سرباز لرتی فی الفور اورا محسوس کرد

او هم قتل را به سپارت آورد

بسی پاپیسندها سبب قتل در اول کئی نمود ولی سپارت تیار شد سبب قتل

سردار تب در همان تب قتل را بر کرده دوباره به قتل آمد

تب ثانی که در مانیتن بودند از امتیحا کشت خورده فرار نمودند قتل

که عبارت از ۲۰۰۰ نفر بود وی یوارمای شهر سنگر کرده بودند پاپیسندها

بانی بزار پلیت وارد شد در آنروز جنگ سختی واقع شد و یک سپارتی خان

بیزه سختی بسینه پاپیسندها کس بود که آهین بیزه در سینه او انداختی فی الفور تب

جمع شده و اورا بحسیمه بردند

حکما چون خشم را مشاهده نمودند گفتند اگر آهین را از سینه بیرون نیاوریم فی الفور

خواهد مرد پاپیسندها سبب از کئی از نو کوشش پرسش را خواست بعد از قتل

سوالی کرد در قضایا خبر شکست تب را داد و اندکی فی الفور آهین کشیده گفت جان

خوبت جان پریم و خواهش میکنم آهین بیزه را از سینه من بیرون آوری

در ایوقت بوستانش بدو را جمع شده گریه و زاری می نمودند یکی از آنها فریاد نمود
 گفت ایانوباید ^{مجلس} و وارث درگذری ای پانصد اسب صدی ضعیفی است کشید
 گفت برای رب ارباب می برم و کسود تا بشید من دو دختر دارم یکی لکتر و دیگری
 نامتین این یکفست و جان بجان ^{تسلی} می نمود (۳۶۲)

تبانی سردار مانده صبح کرده و قرار بر این شد که بسنی مشعل باشد

فصل بیست و دوم تفوق مقدونیه

مقدونیه — در شمال تنالی یعنی در عقب کوه المپ جلگه ایست و
 که جبال خدی از همه طرف بر آن احاطه کرده و آنرا فقط از یکطرف متصل بدریا می نماید
 در شرقی این ناحیه جلگه ایست که رود استرین آنرا سیراب میکند
 جلگه ثانی از طرف دریا محدود و بکوه پانوس می باشد که در آن معدن طلا یافت شده
 باین این دو جلگه شبه جزیره کاسیدیک و قسده

این نواحی موسوم بقسده نیز می باشد و اصل این مملکت بی بند و بار نیست فقط
 برای کشت و زرع کندم بکار می آید و در دهنش جایش مرتفع بسیار عالی بود
 نژادها کهنین مملکت شبیه به ایتیاییان بود ولی چون کم کم با یونانیان معاشرت

کردند تقصیری آنگاه اگر در حقی بر زبان آنها تکلم نمودند

اولی مقدونیه سجد قسمت شده بود در قسطنطنیه حکومت پادشاه بلیزر و در سینه
یکهزار ساکنین مقدونیه که از نسل برابرس بود کلمه تمامین قبایل را متحد نمود

دولتی تشکیل داد

یکی از پادشاهان مقدونیه موسوم به اسکندر بود این پادشاه با تختش را در پدید
قرار داد بعد از سب در باره های انجی برده و از غالب یونانیان پیش نهاد
یکهزار پادشاهان دیگر موسوم به اوشلس در دربارش را گزین
نقاش و ارمی پدید شاعر را آورده و پامی تختش را در پیکار آورد
کلمتین مقدونیه غالباً سلیم و بی تربیت بودند فقرای آنها سفندان چوپانی و
غنیان غلبه به شکار و خاک و تیرب خوردن میل داشتند

در مقدونیه قرار بر این بود که هر کس گراز گشته باشد او را همان بکشد و کسی در
فرار میکرد همیشه ضحایی به در بندش می بستند

او جو و بعلی و بی تربیتی قشون مقدونیه منظم تر از سایر ممالک یونان بود
فیلیپ (پادشاه مقدونیه) فیلیپ پسر بیت و دساکلی در

ال (۳۵۰) قبل از میلاد و تحت نشانی پادشاه مدت سه سال در

زندگانی کرده علوم و صنایع یونانیان را آموخته بطریق مریحیت کرد و ریاضت
و قوت و ستاری و جرات مشهوره همیشه باقی حین و صحبت بود

چون فلیپ تخت سلطنت قرار گرفت اجانب از همه طرف مقدونیه را حاصه کرده
بودند ایلمه بین با آن حرف نبرد یعنی بین با آن طرف شمالی تر آس
از حرف شرقی آینه از آن فلبوب خیال تسخیر آملی پلوس را داشتند
فلیپ چند رقیب داشت از اینجبت شکهای داخلی نزدیک بود سبب نقرض
مملکت را فراموش میاورند

فلیپ سرباز زیادی از آس تاخریده اجانب را شکست داده خود صاحب
تمام مقدونیه گشت

قشون مقدونیه — فلیپ برای مرتب کردن قشون سرباز زیاد
از ممالک مجاورش خریده سواران را از بجاها و سربازان پیاده را از میان فقرا
و کارگران انتخاب نمود

اسلحه و البته جنگی مقدونیه عبارت از نگاه خود مخصوص بود موسوم به کترینا زده آنها
جرمی و سپر کرد و خنجره که تا مد طول نسیزه آنها چ مضر و نیم موسوم به سلاو نسی
نجا میکه در جنگ همراه فلیپ حرکت میکردند موسوم به هقیس (عمران) بودند

تمام سواران شبیه و جارت زیک نزدیک گذاره بود مسرانان پادشاه
فقط جارت از ۸ نفر بود

فیلیپ برای تعمیر شهرها و محسین و آلات جنگی ساخته بود متوسط آنهاست که برای جنگ
پرست میکردند قشون سواره فیلیپ ۱۰۰ هزار نفر بود که در پیاده شده به سوی فرانسه
تفرسید.

قشون مقدونیه منظم تر و مطیع تر از قشون یونان بود زیرا که یونانها در حال جنگ
دور از وطنان نمیرفتند و غالباً در بهار جنگ می نمودند و برای حمل و نقل بسیار
عزایه بکار میبردند ولی فیلیپ قشونش را به همین حدود ۱۰۰ هزار نفر روزی پنجاه
کیلومتر (تقریباً دو هزاره فرسخ) پیاده و با پیاده فرستاد.

گویند فیلیپ دو سردار را پسندید که در دیرگاه مطرب می شدند و هر دو بودند و هر یک
سرباز را که از صف قشون برای آب خوردن خارج شده و در شلاق زیاد دراز
و بکفزد گیرد که بی اذن صاحبش از صف قشون خارج شده بود و پس از رسیدن
به قایت بن فیلیپ واقفهاست که بن به دستش میبرد و مجلسی
ولی سهر بخارتی یونان شد زیرا که حکومت با مجلس شورای و در دستجات و در
ولتی و حالت میگردند

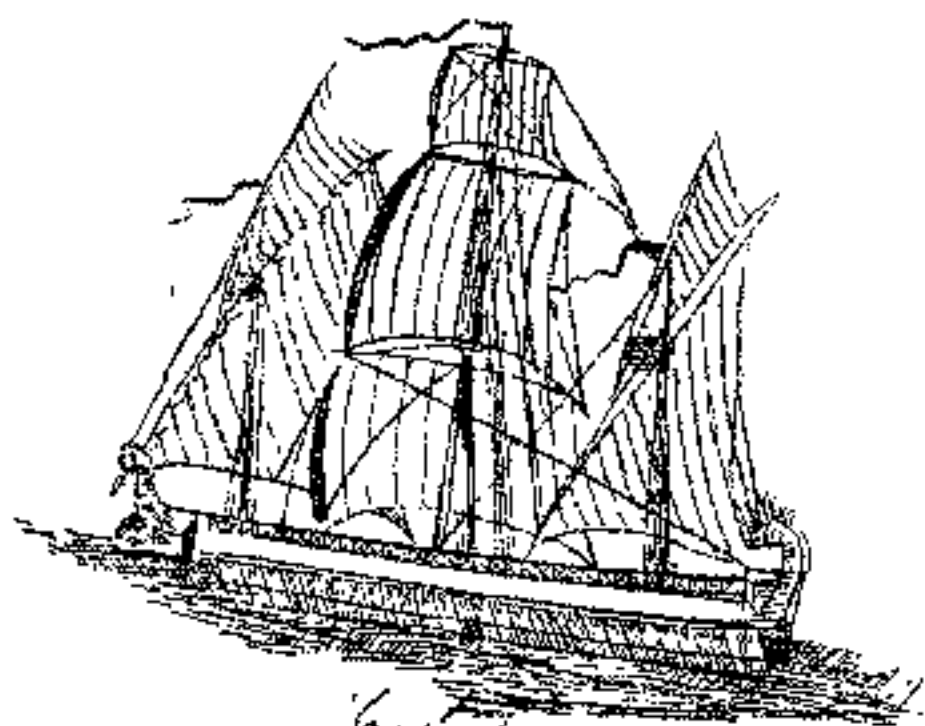
آتینا خدشتی مرتب کرده خواسته شمرای یونانی را که در سال برای ایشان
 سفر کنند و برای انجام این قصد شمر پسرین و کاسیدیک لازم بود
 در جنگ آتین با شکی که زنده در آن آتینی موسوم به قیامت شمرای که آتین
 شمر نموده بود صدارت ایاچینند پس آتینها مهاجرت زیادی متذو به فرستاد
 شهر کیرنلین را شمر نمودند از این راه با کجسره سوار شهاب میدگرود (۳۵۲)
 چون در این ایام برای جنگ خریدن سرباز لازم بود و آتینها با هیچ
 اتحاد داشتند و پول هم نبود مالیات زیاد روی آتینهاستند مجلس شورای
 کاهی اظهار جنگ و کاهی اظهار صلح می نمود

فیلیپ اول متحد با آتین شد و آتینهای را که حبس کرده بود با تحف و هدایا
 زیاد به آتین روانه نمود و باین قسم خواست شمرای کاسیدیک را شمر کند از
 اطرف آتینها باین عمل راضی نبودند

سکنه آتینی پس از اطاعت آن سرچینند آتینها از فیلیپ کمک خواستند و هم
 قبول کرده آتینی پس را برای متذو به شمر کرده بدقتش را اطراف کرده
 که در آنجا معدن طلا بود برده و آنجا تصرف کرده و شهر بزرگی موسوم به ^{فیلیپ}
 در دست کوه بنا کرد (۳۵۶) بنا بر قول مؤرخین سالی ۱۰۰۰ سال

از این معادن غایب و ناپید

آئینا اعلان جنگ با فلیپ نمودند در این وقت شهرای سراسر وشی پس از آن
از اتحاد با این استعمار کردند ولی باز آنها چند کشتی جنگی برای محو
کردن شهرهای سابق را به آذربایجان فرستادند معاین ایشان کشت خورده بعد از آن
صلح کردند و بنا بر این صلح اتحاد سال (۱۶۷۳) تمام شد



س ۱۱ - یک کشتی جنگی

آئینا بعد از این کشت در مملکت خود بسر برده در هیچ کشتی نفرستادند
و مشین - بعد از مدتی یکی از خطبای بزرگ موسوم به دستن س ۱۲
نجای شهر اجماع کرده سایر را مجبور بجنگ با فلیپ نمود این خطیب پیر

ساری بود درشت ساری
 برتنش در گذشته و
 تالانی که از او به پیش
 غمزه بود فرخنده و زین
 فقط یک تالان بر
 او گذاشتند و نشین
 نزدیک از خطبای مشهور
 موسوم به این تحصیل
 کرد



در پیشگاه
 (۹۷)

و مشین در اساطیر اشخاصی که پوشش را در دیده بودند بجهت تفاوت کشانیده
 پول را از آنها پس گرفت و متن کلم کلم خود را در امور دولتی داخل نمود
 دفعه که در مجلس حاضر شد حضار او را مسخره کردند زیرا که صدایش ضعیف و حرکات
 و اظهارش ناقص بود

گویند در مشین غاری در خانه پیش ساخته و در آنجا بزم میبرد برای توانایی گفت
 در خانه نصف مرش را برشته و آنقدر در آنجا میماند که موی سرش در آنجا

میروید در سیابانها سواره از کود بالا رفته رفته سخن میخواند
 بعد از خجالت و حدت فوق العاده و متین نطق تفضلی برای تحریک جنگ
 مجلس بود، حضار سخنان بسیار آید بعد کوشش و شش استماع نمودند
 روزی شخصی صفات خطیبی را از دستن سوال کرد این خطیب بزرگ جواب داد
 صفات همه خطیبی عمل و کردار است
 و متین با همی پند و لیک و ک نصیب شده است از جنگ با
 نجرین بود

جنگ مقدس — مدت دو سال آنتها با فلیپ جنگ کرده و
 هیچ فایده عاید آنها نشد

در این ایام جنگ بزرگی در تب شروع شد متبانیسین اراد در نجرین
 شتم کرد و نیز آمد در هر دو قعی کندم شده بود مجلس تنگستون
 جرمیه بزرگی برای آنها قرار داد
 یحیی از جوانان فید سوم به فلیپس جرید دادن رخصت شمرده هم
 و طنا نشین
 بجنگ ترغیب کرد فیدین با قبول نموده او را سردار کردند
 فلیپس به اسپارت رفته از ارکیدنس پادشاه پانزده تالان قرض
 نموده به فیدین
 برگشت بعد بنه قنونی دیده و لیف را تصاحب کرده مستحقین
 آنجا گشت پس

این فتح حصار محکمی بدو مجدد ساخته و تمام شهرهای یونان همان نمود که حامی سبب و لطف
فسیدینا میباشند

مجلس آملیکتیون اعلان جنگ نموده آژا جنگ مقدس نامیدند در این جنگ تمام
شهرهای یونان بر ضد فسیدینا قشون کشیدند ولی اسپارت تیماردار و انفرادی آنها
کشتی بمک فسید فرستادند

فسیدینا پولی را که در دلف بود بکار برده و ده سپه هزار سرباز مرث کرده در این
جنگ جنگجویی زیاد شد مجوسین را خنده و نفس مقولین را و فن نگرده اسپانانها
فسیدینا قالیها و لکرینها را شکست دادند پانی ما از طرفی داخل فسید شده شهر
محاصره کردند

فیلیس برای خلاصی از دشمن خود را از یکی قبلی کوه پارناس پرت نمود ^(۳۵۳)
انمارشس بجای او سردار شد و پولی که در دلف بود بیرون آورده با چند
تحد شده قشون بزرگی به پانی برد

مجلس آملیکتیون از فیلیس کمک خواست انمارشس بجوگیری او به تسالی رفت
ولی فیلیس از راه دیگر با ۲۰۰۰ پیاده و ۳۰۰ سواره آمده فسیدینا را شکست
داد و شهر از نظر از فسید هلاک شد و سه هزار نفر در دریا غرق شدند بعدش انمارشس

پیدار کرده بدار آویختند (۳۵۲)

فیلیپ پاگانز را که یکی از بشارت‌سالی بود ضبط کرده و سفاینی را که از آن
فرمانی مانده بود صاحب شد

در این وقت پادشاه مقدونیه قصد فتح ترسیل را داشت لکن تنها چهار هزار
پلیت با آنجا فرستاد فیلیپ جنگ نموده برگشت (۳۵۲)

جنگ مقدس شش سال طول کشید و در نهایت تمام حروف طلا و نقره که در دنیای
بود بیرون آورده با اسب‌ها و آهن متحد شدند آنوقت تیب قاصدی نیمی از طلا
ایران فرستاده ۳۰۰ تالان متعرض نمودند

حکمای اُنت و کِرزنس - چون فیلیپ نوشت به ترسیل رود
عازم سواحل دریای اژه شد

در این سواحل فیلیپ شهرهای آنفی پلیس و پیدمارا در سال ۳۵۷ و کوه پانژا
در سال ۳۵۶ و آبدرو و برن و مین را در سال ۳۵۳ گرفته بود در صحنه
آخری چشم فیلیپ کور شد پادشاه مقدونیه متغیر شده شهر مین را خراب کرد
فیلیپ سواحل تراس را تصرف شده تا بیزانس رفت و باسکنه این شهر متحد شد
و مین مقاله مفصلی بسوم به فیلیپیک در باب جنگ بیان کرد و چند

حرف اور اور ایجابیان مسکنہ

ای آئینہ چہ وقت وطن تراز دست اجانب خلاص خود مید کرد - آیت نظیر
کو قشون اجانب داخل شو - مردمان بغیرت بی شرفی را بدترین خفت
میدند - این آیام وقت کردش در میدانها کسب خبر نمودن در حجاب نهانست
- پرخیز از این جدید تر است که قیصر از سکنه مقدونیه آتن و تمام یونان را
ملک شود -

پشتین ملت را تحریص بملک نموده خیال داشت تمام جزایر محیب آتن را
سازد و چنانکه گفته است ثروت بخاین و قشون آتن متبر و منظمتر از قشون ممالک
یونان است

آئینا چندی کشتی بکلوگیری فلیپ فرستاد و او را بر گردانیدند
یکی از شهرهای کالیسیدیک که موسوم به المنت و متحد بقدر وینه بود از طاعت ^{فلیپ}
سپر سجد و بر آتن متحد گشت با شاه مقدونیه همان جنگ نمود آنت از آتن ملک
فراستند

پشتین ایند فده معاد و دیگری موسوم به انشی سین ساخت و مضمون آن از این قرار است
ی ملت آتن تمام ممالک یونان آزاد و مستقل میباشد تا مقدر ۱۵۰۰ سال

بوده خرج کردید مدتی در خانه نشسته خوابیدید و وقت نشدید که اجانب چنانکه
همیشه بطرف شما دراز است

آئینها چنانکه شیخ فرستاده لکن فیلیپ پول زیاد میسر و داران ائنت داده و آنها
خلع سلطه نمود و باین قسم شهر منسخر شد اول شهر را خراب نموده بعد مائینش
فروخت (۳۴۸) بعد از تسخیر ائنت فیلیپ مغانی بزرگی ترتیب داده

و تمام بزرگان یونان را دعوت نمود

فیلیپ گفته است مرشری که بقوت منسخر شد با پول آئینها گرفتن
فیلیپ جزاء مجلس آلفیلیسیون شد — در آن خطبای زیادی از قبیل
أول و ایشین و دیماد و اینزکرات و فسیون
سردار خیال صلح داشتند

اینزکرات مقاله در باب صلح نوشته خواست با پادشاه مقدونیه را با شرفی
یونان متحد نموده با پادشاه ایران بکنند

فسیون سردار گفته است ای آئینها شما قوه جنگ با فیلیپ را ندارید
خوبت اول قوه نظامی را زیاد کنید تا از عهده جنگ برآید
ایشین رقیب دمیستین بود خانواده این خطیب بسیار فقیر بود لکن خود

الطاک زیاد می در مقدمه و بنده داشت از اینجست آئینها و ریا با پادشاه مقدمه

مقدمه استند ۹۳

بعد از خرابی آلت آئینها

و سفیر که در هفتین

دانشین جزو آنها بود

برای اتحاد نزد فیلسوفان

در این زمان فیلسوفان

کیر سیلیت جنگ

ممنوع دستن خویش نمود

بدانجا برده گفتن آئین او را



۱۳۳۰ - آئین

مانند کرده و سرار داد در پلا که پای تخت مقدمه بود صبر نمایند

بعد از فتح تبریس با تخفص آمد و ضیافت شایانی از سفر انموده و صلحنامه را

چنانکه مذکور شد جنگ فیند مدتی طول کشید آئینها خواستند دلف را از فید

گرفته مجلس امفلیتو نهادند متبنا از قلیب کمک خواستند پادشاه مقدمه

قبول کرده فیدر صحاره کرده سردار فید شهر را تخلیه نموده و سرار داد که او

با ۳۰۰ نفر قشونش آزاد نمایند

فیلیپ بعد از فتح فیلیپین از ترمسپیل گذشته به مجلس سنسیتو رفت و در آنجا قرار داد
که ۲۲ شهزیده را خراب کرده استخوان کند و خورده نماید و هر سال مبلغ پنج
میلان قسیده باریه دلیف فرستد و بخداد و فیلیپ نامه به مجلس سنسیتو بنام اینست
بفرستد (۳۴۶) بعد از این قرار داد فیلیپ بر سر زمینهای فیلیپین
که در دلیف واقع میگشت شد

خشک کردن - فیلیپ کم کم سواحل ترانسپیل را که متصل بمقصد
بود تسخیر کرد و بعد با ارکسنا و آراک و اینها مینسی تا که بر صده سیبالت بود تسخیر
و مستن مقالات زیادی بر ضد فیلیپ برای مستی خوانند و فیلیپ بنحیثه و
بزرگ بر این برکت در مجلس شورای فیلیپین کرد و محالست فیلیپ دوست آنها
شود و باید با او جنگ کرد (۳۴۳)

فیلیپ ترانس را تسخیر کرده تا ساحل بحر اسود رفت بعد از این هزار قشون شهر پر
که در کنار پیونیتید وقت رفت این شهر روی تپه بنا شده و دریا از دور
بر آن احاطه کرده فیلیپ برای تسخیر این شهر زحمت زیاد می کشید لکن سکاها
مقاومت کامل نمودند

در این مدت دستن تمام شهرهای یونان سفیر کرده و خواست آنها را بلیت بشود
تا اینکه شهرهای تجارتنی یونان و شنی یونان و زرد را با اتن متحد کرد و یونانیان تمام
اطلاقاً با او جایزه دادند

فیلیپ نیز پس از آنکه آمد و استیضاح استونی را که عهدنامه مقدونیه سردی است
نوشته شده بود سزگون کرده فیونان را با ۲۰ کشتی جنگی بیرون فرستاد و
(۳۳۰) فیلیپ مقاومت نکرده بمقدونیه برگشت (۳۳۹) ولی بعد از

جنگ مقدس او را مجبور به آمدن یونان نمود
کنه امفیسیا آتنی نام دارد در مجلس امفیسیون مقرر کرده بودند دستن که نمایند
آنها بود تقصیر را به کنه امفیسیا داد زیرا که در مزرعه که وقف آتن بود کسب
کاشته بودند

امفیسیونها فیلیپ را پسران رتسون یونان نمودند پادشاه مقدونیه بنسید فتر
و مفضیان خود را به االات که در بالای دره سفیر وقت رساند آنها شب از
آنجا فرود آمدند تمام کنه اطراف شهر را محصور کردند

در مملکت آتن مجلسی در پدینکس متحد کردند دستن بعضی تفصیلی از برای جنگ
بیان کرده آنها را برای اتحاد به تب فرستادند چون دستن آنجا رفت

فاسدین فلیپ را دید که ز غی تها آمده بود و وی تب با آتن بدست شد
چون قشون آتن وتب رسید فلیپ جنگ نکرده و آتی در سال دیگر با...
آسیار اگر شده بعد آنجا خراب کرد بعد خواست با نمایان صلح نماید و سون
که ایسر البحر آتن بود خواست صلح نماید لکن دستن مانع شد آتینا از آنجست تا
با وجایزه دادند

فلیپ جلد بکار برده قشونش را به بانی آورد شهرهای متحده قشونی بجاگیری داد
او فرستاده و در کربن جنگ سختی نمودند

قشون فلیپ عبارت از ۳۰۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰ سواره بود و قشون
شهرهای متحده کمتر از صد تن بود

آتنی با در طرف چپ وتب با در طرف راست قرار گرفتند از آن طرف فلیپ در
مقابل آتینا و پسرش اسکندر در مقابل تنبا قرار گرفت اسکندر شب را شگفت
و در آتینا اول غالب شده خواستند قشون اسکندر را شگفت و بند لکن پیروز
آنها را محاصره نمود ۱۰۰ نفر آتنی را کشته و ۲۰۰ نفر از آنها را حبس نمود
باقی که دستن هم جز آنها بودند سزا نمودند (۳۳۱)

آتینا در میدان جنگ محبوسه شیری بیاد کار مقتولین ساختند و دستن هم قصد

در باب تجارت آنها نوشت

فیلیپ سردار کل قسطنیون یونان شد - شی بعد در جنگ کرن
فیلیپ چند قربانی به افتخار خدایان نموده و جهانی بزرگی از مقام سردار
نمود و در حالت سستی تاج غلی بر سر گذاشته و مجلس آمده یونانیان را سخنرانی
یکی از سخنانی آن مرد سووم به در فاد که جز محبوبین بود باو کنت خدایان
شان و بخت آگاهان را بتوداوه اندک کن تو مثل تو سیت را (۱) پیر
میکنی فیلیپ فخل شده تا جملش را بر زمین زد

پادشاه مقدونیه دوستی زیادی با آنها نموده محبوبین آنها را با اسب پوشانید
و با چند سفیر برای صلح دادن آن فرستاد و پیغام داد که فقط شهر کن متعلق
اند آن شهری مستقل و همیه متحد با مقدونیه باشد

مجلس شورای آن سردار را در قبول نموده مجتهد برای فیلیپ ساخته و در پای
آن این عمامت را پوشانند نیکو خواهد و آزاد کننده وطن

فیلیپ بابت این خدمت کرده را محبوبین آنها فدییه گرفته ایشان را با کرده
ساختوی در کاوم قرار داده و نفعی بگذرد که از ارباب مرتبت داده حکومت را

(۱) آگاهان پادشاه تمام یونان و ترسین مقلد شوری بوده

ایشان تعویض کرد

فیلیپ بعد از پیروز شده با ارگسها و منی او را کادینها متحد گشته تمام لاکونی را غارت کرده و تمام شد اما که اسپارتها سحر کرده بودند تصرف نمود یونانیان مجبور از طلا موسوم به **فیلیپئون** برای پادشاه مقدونیه ساختند آن را در المپی مشهور دادند

فیلیپ با تمام شدنای یونان بغیر از اسپارت متحد شده و مانند کن آنها را در کرنث جمع کرده با اجازه **مفسکتیون** بنا خواست پادشاه ایران جنگ کند زیرا که در وقت جنگ بدی ایران معاهد یونانیان را غارت کرده بودند یونانیان این رای را پسندیدند فیلیپ را هر دو ارگل قشون یونان نمودند **قتل فیلیپ** - فیلیپ چند ساله در تنب و کالسیس و کرنث که نشین بعد و نیه مرجعت کرده نیه جنگ ایران را دید

بعد از نیه فیلیپ مهمانی بزرگی برای عروس و خورشش موسوم به **کلپاناق** برای برادرزانش که پادشاه اسپانی بود دید روزی در طلوع آفتاب تمام مدعوین در تیاتر بزرگ پایتخت جمع شدند فیلیپ بعد از لحظه با لباس سفیدی وارد شد در آنوقت جوانی که غداره را در زیر لباسش

صحنی نموده بود از مکانی بیرون آمده اسلحه اش را به بلوی فلپ فرود برد و پادشاه
چهل و هشتاد نفره را کشت

این قاتل موسوم به من ایناس بود چون پدر زن فلپ که موسوم به امال
بود دشنام زیادی به او گفته بود این جوان نتوانسته بود انتقام خود را بکشد لذا
پادشاه را مستول نمود (۳۳۶)

فصل بیست و نهم فتح آسیا بواسطه اسکندر

اسکندر کبیر - پسر فلپ موسوم اسکندر در ۲۰ سالگی تحت سیلطت
جلوس کرد این پادشاه جوان از رای قیافه ثویه و هوای خرمالی مجتهد بود
گویند در وقت تولد اسکندر دیوانه موسوم به ارس تراش معبد بزرگ افرا
تاش زد بقول بعضی مورخین در روز تولد اسکندر سه مرد در برای فلپ آوردند
یکی از سردارانش ایلیرین ناراحت داده بود اسبهای پادشاه در با
المپی بست برده بودند یکی از زمان فلپ موسوم به المپی یاس
بچه بدنی آورده بود

اسکندر در ۱۴ برودی اسب سواری و تیراندازی را آموخت و ای در

موسوم به یوسفال که فطخ خودش توانست بر آن سوار گردد

گویند در اول بچگی توانست

سوار آن سب کرده بکنند

به تنهایی جلورفته سوار او شد

پدرش با او گفت ای پسر مملکت

دیگری بخش کن مملکت من

برای تو کو چاک است



اسکندر میل زیادی تحصیل داشت مخصوصاً در کویستنی چنانکه روزی صدای سحر

جانی میشنید و فی الفور اسلحه پوشید

اسکندر میل زیادی ایلیاد و نهم داشت هر شب آنرا در زیر پاشش قرار داده

میخوانید چون سیزده ساله شد پدرش او را به اوسطوس سپرد اسکندر کم بصحبت

او با مل گشته نصایح او را گوش نمود

اسکندر سخاوت زیاد داشت مثلاً هر وقت قربانی میکرد و عود و عنبر زیاد می پاشید

می بخشید لیکن دانش بسیارتی که نوکرش بود با او گفت ای شاهزاده چرا این

زلفار میکنی خوبت صبر کنی تا مملکتی پر از عود و عنبر بیایی و آنوقت بخشش کنی

چون اسکندر بسیار مسخر کرده ۵۰۰ تالان عود و عنبر خرید و برای شینداس فرستاد

پیام داد و حال خوبت و سلامت برای خدایان تمنای

اسکندر من زیاد میبخشان گیری و شت خاکه روزی از شجاعت دستورات

پیش نقل میگردد اسکندر متعز شده فریاد کرد آیا پردهم برای من مملکتی برافشانی

منخواه که است

گویند فیلیپ پسر پسر اسکندر بود طلاق داده کلیپاتر را که خواهرزاده

آمال سردار بود تزویج کرد شبی در مهمانی بزرگی که تمام مست بودند آمال گفت

آرزو از خدایان میکنم که بسری از عکله ناره متولد شده صاحب تخت و تاج متعز

شود اسکندر متعز شده فریاد کرد پس من برای چه بد دنیا آمده ام فی الفور کلیپاترها

که در دست داشت بگرفت آمال پرت کرد پیش متعز گشت با تمشیری تخمه با

نمود و بی چون مست لای عقل بود افتاده بهوش شد اسکندر آنوقت گفت حظ

کنسید به من میخواهد از روی پاهای من کند و بی در یک طلاق نمینواند راه برود

اسکندر بعد از این مباحثات از مقدونیه بیرون آمد تا اینکه پیش گشته

چون سربازان محبت زیاد می به اسکندر داشتند او را پادشاه نمودند مادرش

پسر کلیپاتر گشته بعد خود در خشم کرد

آغاز کارهای اسکندر — چون یونانیان از قتل فلیپ محزون شدند

شادی زیادی نموده عید بزرگی گرفتند

اول کسیکه محزون دستن خطیب بود در این مدت دوشرش مرده بود بعد از هفت روز

غزاداری تاجی از کل سپر که آشته مجلس شومی حاضر شد و گفت خدایان خبر خوشی بیا

الهام کرده اند و شما بزودی از آن محزون خواهید گشت

بعد از چند روز دیگر آنجی از قتل فلیپ خبر یافتند و تاج خلائی برای پرنایسین

تاجی ساختند

در این موقع تمام ملل یونان خوش شدند و تحت اتحاد با مقدونیه خارج شوند ناگاه

آگست در قشونش را وارد یونان نموده از زرتیپیل که شت نمایندگان مجلس آریستو

اورا سرور کرده و آنجی او تاج طلا برایش فرستادند

آگندر به گرت آمده مجلسی در آنجا منعقد نمود نمایندگان شهرهای یونان او را

سرور قشون یونان نموده و سرار دادند که با پادشاه ایران جنگ نمایند

گویند چون آگندر به گرت آمده خواست دیورژن حکیم را (دیونان)

که در غمره منزل داشت به بند چون نزد او رفت از او سوال کرد هر چه سخنانی

طلب کن که آنرا برایت فیما سازم دیورژن جواب داد قدری دورتر ایست که

تغیبات بین برسد

گفته پادشاه گفت اگر اسکندر نبودم محو استم بجای دیوان ششم
در مراجعت بکن به دلف آمده و می طلب کرد چینی از جواب دادن
کرد اسکندر را و اگر که خواست در معبد ودنی آتی فریاد کرد پس برین کسی تاب نداشت
تواند در اسکندر این حرف را بنیال نگوید که پس برین آمد

در مراجعت بتجدید اسکندر ترانس را صاحب کرده و در مدت ده روز خود را برای
شهبوس (کوه باغیان) رسانید ترانس را برای مسدود کردن راه عبور
زیادوی از باغی که برت کرده بکنده بفرستد مخصوصاً تمام این حدت را در
کرده بدون هیچ قتل از رود در انوقت گذشت

علاک بوزن از این فتح متوحش شده ناپیدا چندی نزد اسکندر فرستاد
و این نمایندگان دست از نیت (۱) بود اسکندر با آنها گفت هیچ نترسید
در جواب گفتند هیچ چیز نیستند ما را هم نکن می ترسیم آسمان بخند اسکندر گفت
معلوم میشود نیت ما خیلی شجاعند

انچه مهم است — بعد از فتح ترانس خبر قتل اسکندر روزی در
(۱) نژاد نیت با کله و انا و کسوس قدیم فرزند بودند کی میست

اسکندر در بهار سال ۳۳۴ قبل از میلاد برای میزبانی پادشاه و پنجاه هزار سوار از پهلوانان
پای تخت مقدونیه حرکت کرد

تسون او مرکب از سکنه تمام شهرهای یونانی بغیر از اسپارت بود اسکندر
آنجا تا ترابا ۱۲۰۰۰ پادشاه و ۱۵۰۰ سواره برای حکومت مقدونیه گذاشت
پادشاه مقدونیه تمام امواتش را به دوستانش عطا کرد پرویکا سنان
گفت برای خودت چه نگاه خواهی داشت بگذر جواب داد امید بخدا این
نقطه برای من کافی است

تسون مقدونیه در مدت بیست روز از سسلس کشته و باه هراستی
از اسپین عبور کردند اسکندر چون ساحل اسپارسیدیزه اش را بزمین انداخت
و اول کیکه از کشتی بیرون آمد او بود به چشمه آب نای تر و در فته قربانی بزرگی
کرد پس از آن خودش به هفستقیون قبر آشیل و پاترگل را کمل باران نمود
گویند اسکندر در سر قبر آشیل فریاد کرد ای پهلوان چند تو شجاع بودی که
بمهر جنگهای تو را بشیر در آورده

جنگ گرانیک — مملکت ایران پنجاه و هفت بزرگتر و بیست و هفت مسکوتر
از مقدونیه بود ولی چون تمام ایران همیشه جنگ داخلی داشتند از اینجست تسون

غیر منظم بود فقط پادشاه ایران بواسطه خزان و در فائش آنرا نگاه داشته بود
فقط قشون منظم ایران یونانیان بودند

چون اسکندر به بسیاری قشون یونانی ایران عبارت از پنجاه هزار نفر بود
ممنون که از ساکنین رُده بود سردار این قشون بود و کم کم پادشاه ایران او را
ساتراپ کلی از ایالتش نمود بود

همین در باب جنگ سفارش زیادی ساتراپها نموده قرار داد و راهی
که بواسطه آن اسکندر میآمد خراب نماید برای آنکه قشون او بی آذوقه باشد
حرف او را گوش نداده جنگ کردند

ایرانیان در کنار رودخانه کرانیک صف کشیدند قشون آنها کربانیت
هزار نفر از شهرهای مختلفه بود و غالب آنها یونانی بودند اسکندر در طرف عصر
بدانجا رسید

آب این رودخانه بسیار سریع و سوحش سرشیب بود پادشاهی یون سر
تقدونیه فرست جگر افرو اسپند ارد اسکندر سره قبول نکرد گفت
از همین که نشستم آیا ممکن است از این رودخانه عبور کنیم؟

پادشاه مقدونیه در جلوسرودان افتاده وارد رودخانه شد اسبها متوجه

از طرف بالا روند لکن قشون پادشاه از عقب رسید و از رودخانه عبور نمودند
 نیزه اکندر در رودخانه شکست بعد خواست نیزه میرا خویش را بگیرد او پس
 جواب داد فکر نیزه دیگر کن زیرا که مال منم شکسته آنوقت و مارات کنزتی نیزه

تاریخ ایران
 ۱۵۵



خود را تقدیم پادشاه تقدیم کرد اسکندر پیشرفتات را که او پادشاه
 ایران بود گشت نگاه یک ایرانی ساطوری برای مغر پادشاه انداخت
 اسکندر گشته سکم اورا هورانخ کرد بخت ایرانی دیگر از عقب حمل با سکندر نمود
 خواست کردن او را برزند لکن کیلیتوس لئو و آن مقدونیه با خنجره
 دست او را انداخت و ایرانیان شکست سختی خورده فرار کردند
 سر باران اسکندر یونانیان قشون ایران را متفرق نموده و هزار نفر از آنها

جس کردند

مقتولین قشون مقدونیه عبارت از ۵۰ پانصد و ۶۰ سواره بود اسکندر
مقتولین را دفن کرده نعت زیاده بجز و حین نمود

پس بعد از نیکت دادن ایرانیان مجوسین یونانی را بمقدونیه فرستاد
و آنها را فروخت زیرا که با حبیبیان ملک کرده بودند بعد سیصد پارچه
بگسیبند برای معبد آن فرستاد و مضمون آن نیت اسکندر و تمامین
بغیر از اسبارت اسپانیارد نیکت دادند

فتح اسپانی صغیر — در اسپانی صغیر و ثمن اسکندر فقط یونانیان بودند
شهر سارد که پایتخت یدری بود با وجود برج و باروی محکمش بزودی تسلیم شد
و حاکم برای آنجا معین کرد شهر افسر تسلیم شد اسکندر از ارضی آنجا برای
آرمینس آمد و وقت کرد یونانیانی که در شهر میل بودند قدری تعاضدت کردند
لکن اسکندر در مدت کمی آنجا را متصرف شد

ممنون با قشون یونانیش در هالیکیان ناس پایتخت کاری ساختند
پس آنجا محاصره کرده حصار آنجا را خراب کرد منن شهر را آتش زده فرا کرد
بعد از این نیکت ممنون خواست یونان رود لکن عمرش فنا کرده در هشتاد

می‌تبلین درگذشت پادشاه ایران آنوقت سر باران یونانی را بر تو خود شمشیر
بکنند بر او وجود زمستان جنگ را ترک نکرد فقط بعضی سر باران را یونانی
فرستاد بعد خودش در آسیای صغیر مانده در اوایل بهار سال (۳۳۳) قبل از

میلادیه کسریون که پادشاه قدیم فریژی بود رفت
در یکی از معابد این شهر عرابه بود که متعلق به پادشاه قدیم فریژی بود طمانه
گیره داری بر این عرابه بسته شده بود و هیچ کس نتوانست بر او آزار بکند
کاهنان خبر داده بودند که هر کس این گیره را باز نماید پادشاه تمام دنیا خواهد
بکند بضر بشمیری تمام گیره مار قطع کرد

جنگ ایوس - (۳۳۳) داریوش پادشاه ایران که در سال

(۳۲۵) تخت نشسته بود قسطنطنیه را در شب دوازدهم فروردین
بکند ریت او حرکت کرده از بعد قسطنطنیه به سیلیسی آمد در آن
مکان بکند تازه از راه رسیده در آبهای منجمده کوه سینه نوش
کرده از اینجاست سرهای شدیدی خورده تب سختی بر او عارض گشت فلین
حکیم شمرتی بد داده و در وقت خوردن آن کاندی برای بکند رسید
که این حکیم دشمن تو می باشد و مکن است تو را مسموم نماید بکند را کاغذ را

کجیم نشان داده شربت را نوشید تا تمامی که به حکیم بسته بودند بر عکس شد و پادشاه
برودی علاج گشت

داریوش بی فتنه درودا بگند شد و خرد مرا از کوههای امانت
گذشته بایوس رسید بگذرد از کوههای جنوبی این شهر گذشته مقابل داریوش
قرار گرفت

عرض این جلگه پنج کیلومتر بود از آنجا که داریوش نودست ششصد هزار قشون
در این جلگه حرکت دهد اول مقدار زیادی از قشونش را در طرف رست و سی هزار
سوار و بیست هزار گاندار در طرف چپ قرار داد بعد سی هزار و نصد یونانی
شش هزار سرباز کوهستانی را در مرکز قرار داد

بگذرد پارسیون را با قشون در طرف چپ و خودش در طرف رست قرار
گرفت آنوقت قشون طرف رست را حرکت داده حمله بر مرکز قشون ایرانیان نمود
آنها شکست داد و سربازان یونانی داریوش هنوز جنگ میکردند لکن پادشاه
ایران آنها را اجازه نداد سواران ایرانی که نزدیک بودند آنها را
شکست دهند آنها هم فرار کردند

در جنگ ایوس ۱۰۰۰۰۰ ایرانی و ۳۰۰۰ پادشاه و ۱۰۰ سوار و نصد یونانی

کشته شد

داریوش بر عراب سوار شده لباس و سپرش را گذاشته فرار کرد چون جنگ
تمام شد شب بود از آنجست اسکندر آنها را تعاقب نمود یونان از روی ایران
فصل کردند در چادر داریوش در وزن خواهر پسر و دو دخترش بودند
چون اسکندر داخل خیمه داریوش شد صدای ناله و زاری شنید باو خبر دادند که
مادر وزن داریوش بر زنی پادشاه گریه میکنند و تصور میکنند که او کشته شده است
قاصدی نزد آنها فرستاده پیام داد که داریوش سالم و زنده است من شما را
بچشم حقارت نظر نخواهم کرد زیرا که من هیچ کینه داریوش را بدلی ندارم
فقط میخواهم بسیار از تحت تصرف او جدا آورم
فردای آن شب اسکندر با دوستش هفستیبون نزد زنان رفت مادر و از آنجا
شاه تصور کرده تعظیم بدو نمود ولی چون بعد از گفتند خجالت کشید اسکندر
کمان برد و گفت ایست ندارد او هم اسکندر است
تسخیر تیر — بعد از فرار داریوش اسکندر تمام شهرهای قیسی را حاصبت چون
ب تیر رسید خواست بکهر بانی برای تب انواع تیر که موسوم به هر کلس (۱)
(۱) یونان تب انواع تیر که موسوم با آل ملک کان بود نام خدی خودشان بر کلس شباهت میکرد

بودن بایه لکن سکنه آنجا قبول نکردند چنانچه در مملکت اراک می
شهر تیر روی جزیره صخره ساخته شده بود و ارتفاع حصارش ۴۵ متر بود
اسکنه رسیده بزرگی با این جزیره دریا ساخت بنای این سکنه در حواله کتیدزیر
دفعه اول سکنه شهر از آوارها بگردید بعد ۱۲ کشتی از قبرس و ۱۰ کشتی از
قیسی به کمک اسکندریه

اسکنه را تمام قشونش از طرف شمال شهر حرکت داد بعد خودش با مقداری سپاه
از طرف جنوب شهر بالا رفته و او تیر شد سکنه جنگ سختی نموده و هشت هزار
نفر از آنها کشته شد

اسکنه را از مقاومت سکنه همیشه تغیر شده تمام محوسین آنها را خفه کرد بعد سکنه
شهر را بغیر از پادشاه و چند نفر از نجباء که به معبد ملکار پناه برده بودند فرود
آورد بعد از فتح تیر قربانی بزرگی در معبد شهر نموده و تمام قشونش را در آنجا
ماند بعد شب از آنجا حرکت کرده و هزار مشعل چینی در جلوش انداخت
قبل از جنگ تیر در پوشش کاغذی تیر و اسکنه فرستاده و او را از جنگ نجات
کرده خانواده اش را از او طلب کرد و گفته بود اگر صلح نمائی مبلغ زیادی
پول برایت فرستاده باشم و بیه متعهد خواهم شد اسکندر در جواب نوشت

ای در پیش تو بناید مرگهای خودت تصور کنی بلکه مرا باید پادشاه تمام

اسیبا خطاب نمائی

در وقت محاصره تبریز در پیش کاغذی نوشته بود که اگر صلح نمائے

۱۰۰۰۰۰ تان قطع از اسبها تا شط فرات و در خرم را برایت عروسی خواهم

کرد پارسیون گفته بود اگر من بجای اسکندر بودم قبول میکردم پادشاه

مقدونیه جواب داده بود اگر منم بجای پارسیون بودم قبول میکردم

بنای اسکندریه — (۲۲۲) بعد از فتح تبریز اسکندریه

مصر حرکت کرد

سکندریه گازا خواستند مقاومت نمایند اسکندر بدینجا حمله کرده مجروح شد

آنوقت حصارهای ارتفاع ۲۵ م بطرف بنا نموده و بعد از سه ماه محاصره آنجا را

تسخیر کرد مردان را بقتل رسانید زنان و اطفال را فروخت

گویند اسکندر در این شهر تقلید آشیل پهلوان را نمود یعنی طنبانی به پای حاکم این شهر

بسته و هفت دفعه او را بدور شهر گردانید

حاکم مصر مقاومت نکرد و اسکندر تا منفیس که پای تخت مصر بود رفت و یک قربانی

برای گاو آپیش که معبود مصریان بود نمود

اسکندر از نیل گذشته به کانپ رسید در این محل جزیره پارس بند طبیعی تشکیل
میدهد اسکندر شهری تعالی این جزیره ساخته آنرا اسکندریه نام گذاشت
گویند اسکندر خودش نقشه این شهر را کشید و چون کج برای ترسیم اراضی بود
از اینجاست آرد بجای آن استعمال کردند

اسکندر در عهد آمن — در غرب مصر معبدی بود موسوم بمعبد آمن
یونانیان و آسیاییان برای عبادت در آنجا میرفتند اسکندر برای دیدن معبد
بدانجا رفته وحی خواست ربانیان معبد را پسرخدا لقب دادند چنانکه مرآت
مصر پسرا من لقب داده بودند

اسکندر از این زمان معبدت بگرفته خود را پسرخدا تصور میکرد گویند چون
بعید رفت دو مار یاد و پرند و نادوی راه او بودند

بعد از مدتی اسکندر قاصدی ب یونان فرستاده پیغام داد که از این زمان بعد
باید مرا پرستش نمایند اسپارتهها جواب دادند خوب بود اسکندر خود را
خدا تصور میکرد

خاک آریل — (۳۳۱) — اسکندر بعد از تسخیر شامات و مصر
ب سمت مشرق حرکت کرده بدون جنگ از فرات و دجله گذشت

داریوش در جنگ گگارین که نزدیک اربل و وقت توقف کرده بود
قشون او حال مرکب از دو کور پیاده و چهل هزار سوار و دو دست عراب
و اسنار و پانزده فیل جنگی بود و آنی تمام این قشون بزرگ غیر منظم و در
نگرده بودند

قشون اسکندر در این وقت مرکب از چهل هزار پیاده و هفت هزار سوار بود
و قشون مقابل هم دیگر صف کشیدند

پارسیون خواست جنگ را بشانند اما از دکن اسکندر گفت این کار برای من
خفت است

فردا صبح اسکندر و یاران خواب بر خاست سرداران او را بیدار کردند
قشون را پادشاه مقدونیه منظم کرده و در جلوه خود شش کشتی با تاج طلا
نگاه داشت

داریوش در وسط قشون با سوارهای پانزده پیاده بود اسکندر بطرف
راست حمله نمود و داریوش عرابان را بخت دشمن حرکت داد سربازان مقدونیه
اسبان عرابان را بدهف تیر نمودند و آنی چند عرابان با آنها رسید قشون راه
باز کرده بدون هیچ قتل آهسته از خود گذراندند

داریوش ایندفعه تمام قشونش را حرکت داد اسکندر با سوارانش را بی تابین آنها
پیدا کرده خواست خود را به پادشاه ایران برساند ایرانین فسرار نموده داریوش
برودند در ایوقت سواران ایرانی و هندی با رومیون را احاطه کرده بودند
اسکندر بطرف او حرکت کرده و بعد از جنگ سختی آنها را شکست داد
فروای آنروز اسکندر به اربل رسید سلطه و عراق و خرمین داریوش را به دست
آورد ولی باز پادشاه ایران را در آنجا یافت زیرا که به همدی فرای
کرده بود

فتح و تسخیر ایران — اسکندر از نظر و جلد گذشته بطرف بابل حرکت
کرده و سکه آنجا بابتقبال او آمدند اسکندر داخل شهر شده یک قربانی برای
علی رب انوع نموده بعد بعدی اگر گزر نس خراب کرده بود مجدداً ساخت
اسکندر کم کم پایتخت های ایران را منسخر کرده به شوش رسید در آنجا پنجاه هزار
تالان جواهر زیاد و عطریات و مجسمه های یونانی را که گزر نس از آن آورده بود
یافت بعد آنها را به یونان فرستاد

اسکندر از آنجا به پارس نهدیس رفت در این راه یکی از ساتراپان پارس فرای
قشون نگاه داشته بود اسکندر از راه دیگر داخل شهر شده و چنانکه نقل کرده اند

انجام ۱۲۰۰۰۰ تان یافت

کوبنده شبی اسکندریه شد و این شهر را آتش زد زیرا که ایرانیان معابد یونانیان
ایش زده بودند بعد پادشاه مقدونی سربازان را گردانید که قبر کورسوس را بجای
بعد از فتح این شهر اسکندریه خواست به اکیانان که پای تخت مدی بود برود
از این جهت امورش را در آنجا گذاشته بمقابس داریوش حرکت کرد و شایر قول
بعضی از مورخین قسطنطنیه در مدت یازده روز ۴۰۰ کیلومتر طی کردند
در بین راه پسگنده رفتند که یکی از سارتران پای ایران موسوم به سوس
داریوش را از بخر نموده و خیال دارد او را به باکریان برده اسکندریه رود
در شب متوالی حرکت کرده با ایرانیان رسید

اما چون سوس تاب مقاومت نکند روانه شد پادشاه ایران را (۳۳۰)
اسکندر بعد داریوش را به پرس علیس فرستاده و او را در مقبره شان در نینوا
در این زمان سپاه آنها از غنیمت اسکندر غنیمت شمرده سی هزار پهلوت
بزار سواره تهیه دیده بسمت مکه پلوس حرکت کردند آنی تا پرتوهای شکست
در این جنگ اویس که پادشاه اسپارت بود کشته شد (۳۳۰) اسکندر
پیغام داد در صورتیکه ما مشغول فتح آسیاییم در آرکادی جنگ موشها و قحطی

تمام حکام ایرانی تسلیم اسکندر شدند بعد پادشاه مقدونیه از جناب ایران گذشته
در آنجا شهری موسوم به اکنند ری بنا کرد که آنرا حال هرات میگویند
اکنند روزستان از جناب شمالی ایران گذشته بروی خانه الگزوتس (سیون) که در
باکتریان وقت رسید برای عبور از این رود خانه را تخته بندی کرده و قوسها
از آنجا گذر آید

اکنند که شمالی منتهی به سوس داده و اورا بدست خانوادۀ داریوش داد و آنها هم
اورا گشتند

در باکتریان و سکیدان جنگ واقع شد
در یکی از فراع سکیدان که روی قلعه کوچی ساخته شده بود ساتراپی با خانوادۀ اش
مسکن کرده بود چون خواست آنجا بگریز برای او پیغام فرستادند که باید برای
رسیدن این محل پرواز کرد

اسکندر فرار داد که اول سربازی که بد آنجا رود ۱۲ تالان و سه باره دویم
و سیمی ۱۰ او که خواهد داشت دوازده نفر حمله بد آنجا کردند ساتراپ از آنجا
آنها متعجب گشته تسلیم شد

اکنند در خراسان را که موسوم به زکیرن بود برای خودش تزیین کرد

غرور و نیت اسکندر — چون اسکندر صاحب تخت و تاج ایران
شد تاج طلای ایران را بر سر گذاشته و خود را شهبانها ساخت و قرأ
داد که هر کس بخدمتش میرسد باید با او تعظیم نموده بجا که بنفید
نجا و دسر داران مقدونیه که همیشه با اسکندر نشو و نما میکردند تحمل مشقت
و تکلیف را نکرده و در سال (۳۲۰) قبل از میلاد چند نفر از آنها قصد کشتن
اسکندر را نمودند

فیلتاس پسر پارسیون در جزایر اشخاص بود ولی مخفی پادشاه را از این
قصد خبر داد اسکندر او را با تمام آنها بقتل رسانید
مخاطب خراین در فاین پادشاه پارسیون بود که در برای اینکه او بسبب قتل پسر
شورش نماید قاصد یا سوار شتر نموده نزد او فرستاد پارسیون در وقتیکه
اسکندر را میخواند قاصد او را خضر کرد

دو سال بعد اسکندر در ماراگاندا (سمرقند) که پایتخت سکدیان بود در وقت
قربانی بزرگی برای دینیز کور با نمود
شب در وقت شام که تمام است بودند یکی از مدعوین اسکندر را به دینیز کور با
دبر کلس ترجمه داد

این مدعیین کیلیتوس لئو و ایزد بود که اسکندر در جنگ گرانیک
نجات داده بود این شخص از چاقوسی سرداران و تاجر اسکندر پیش آنکه
خدایان محسوب می‌شود این بواسطه شجاعت قسوت بود که توان این شجاعت را
نمودی اگر در جنگ گرانیک بسراهِ تو بودم حال بر قطعه بدن تو در شهری بود
اسکندر از این چه فایده می‌شد و سبب بظرف او پرت کرد بعد غداره اش را خوا
ولی دوستانش او را از نزد او برداشته بودند سرداران کیلیتوس از احاط
خارج کردند ولی باز بعد از محله مراجعت کرده این شعاری پیدا خواهد تمام
اختیارات و بی نظمی را یونانیان سبب شده اند اسکندر از مدینه میزدگی از سرداران
گرفته اورگشت لکن بزودی پشیمان شد خواست خود را بگذارد سرداران او را محبت
که دزدی او باز سه روز و سه شب نتوانی در چادرش مانده گریه و باری نمود
و همیشه کیلیتوس را بیاد می‌آورد

یکی از سوظطایان یونانی که همراه اسکندر بود با او گفت چون تو در جزیره خدایان
محسوب می‌شوی نباید پشیمان شوی زیرا که خدایان در هر کاری مختار و مالک
جان و مال بندگان می‌باشند

ایرانیان چون بخدمت اسکندر می‌رسیدند زمین‌ها داده پای او را می‌بوسیدند

اسکندر خواست بر مانیانرا سینه عادت باین کار دهد و غالب آنها هم جبار قبول کردند
گویند چون کاسا اندازد از مقدونیه بایران هر جهت که راز این آداب در موسم
شده اسکندر در صخره زیاد می نمود

بر او رزاده ارطو که موسم به کالیستین بود و تنظیم کردن دست بر سینه پستانداز
مستماع کرد

روزی در دهانی بزرگی تمام مدغون حاصل شده بجا که فغان اسکندر در عرض
آنها را بوسید چون کالیستین در اسلند پادشاه با او استنار کرد کالیستین فریاد کرد
من فقیر تو بد بخت تر از سایر نیستم که روی مرا منبوسی

نخجاء آخر الامرا از غرور اسکندر خسته شده شش نفر از آنها فرستند او را
بکشند پادشاه خبردار شده تمام آنها را بقتل رسانید بجهت کالیستین را برای خبر خوردن
از این قصه بپلاک کرد

گویند اسکندر کالیستین را در قفسی آهنی نمود و حکم نمود که او را در عقب قشون بکشند
و بعد از بیفت ماه در گذشت

بخاک هند - (۳۲۷) - اسکندر بعد از فراغت از کار ایران عازم
هند شد این مملکت را هیچ پادشاهی تصرف در نیامده بود و کی یونانیانرا عیب

براین بود که با کوسن بابت انواع و اقسام پهلوان آبخار تسخیر کرده اند
و نجات اسکندر هم خواست تعلیم آبخار بکنند

اسکندر ۱۲۰۰۰ پیاده و ۱۵۰۰۰ سواره را که غالب آبخار ایرانی بودند به دره
شط اندر کس رسانیده و در سالی بعد آبخار از دست گذر بآید
یکی از پادشاهان هند موسوم به تاکریل به استقبال اسکندر آمده با او متحد
یکی از پادشاهان دیگر موسوم به پروس با ۱۰۰۰۰ فیل جنگی و مقدار کمی
در کنار او هدیه اسب کهن کرد اسکندر مقدار زیادی از قشونش را
نزد تاکریل گذاشته و با باقی قشونش به پروس حمله نموده اولی خیلان را
کرد اندک فیلیان در عوض هندیا تر کشتند در این جنگ صد فیل و بیست
هزار بندی کشته شد و خود پروس مجروح گشت اسکندر او را گرفته اول حمله
نمود بعد او را پادشاه مملکتی که دشت نموده با او متحد گشت

گویند اسکندر در مجلس پروس گفت بود چه قسم میخواهی با تو رفتار نمایم در جواب
گفت میخواهم مثل پادشاهان بمن رفتار نمائی اسکندر قبول کرده او را
پادشاه نمود

تراجعت اسکندر - (۳۲۶) - اسکندر بیست پنج گشت

کرده خواست تارود کانتز رود کن هیفانز سردار تمام قشون را بچو
رفتن استماع نمودند زیرا که مدت هشت سال بود که جنگ میکردند و سارنگ
بود که زیر باران در اراضی ماعانی حرکت میکردند اسلحه قشون ضایع و البته آنها
پاره شده بود و بار اسکندر خیال داشت آنها را با طرف هند برو
بگذرد تمام سرداران را حسیع نموده قرار داد تارود کار فرمه و از آنجا با تارود
برگردد و سرداران بکوت نمودند پادشاه دو مرتبه شورت کرد باز جوانی نشیند
سیم کی از سرداران بگفته گفت قشون دیگر از اینجا بعد حرکت نمیتواند کند خوا
مار بمقدونیه مراجعت فرمید اسکندر جواب داد کسی را محسوس نمیکم بر کس میل دارد
همراهی کند و کس نینخواهد برگردد

اسکندر بعد از این حرفها بنحیه اش مشغول شد سه روز از آنجا بسیرون نیامد
رو سیم پادشاه بمقدونیه حسیونی قربانی کرده است او را ملاحظه کرد و طعنت
شد که از این بعد جنگ فایده نخواهد داشت پس سرداران را از مراجعت خبر داد
آنها تمام خوشحال و مسرور شده پادشاه را دعا کردند
قبل از حرکت بگذرد و دوازده مخراب ساخته چند قربانی نموده تمام قشون را سارنگ
پادشاه قشون او را کنار رودخانه هیند اسپ آورد سکنه شد تمام آنجا جمعی

ماشای قشون روم

در صبح رود اندونسی بگنجد و تمام صبح شده و بنارنگ راه میرا

نمود و تمام سفاین قشون را بعد از صبح و سی روز بفرست رسانید

اسکندر با قسمتی از قشونش از راه ژنده و زنی که تمام صحرائی بی آب و ^{سخت}

بایران مراجعت کرد قشون در سختی روز فقط ۸۰ کیلو متری کردند غالب

از تشنگی و کوشش بپاک شد زیرا که فقط در تمام این صحرا چند درخت خرما یافت

شود دیگر نه آب هست و نه آذوقه

گویند روزی که قشون از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده بود یک نفر از

سربازان قدری آب پیدا کرد فی الفور آنرا در کلاه خودش بچینه نزد اسکندر

آورد اسکندر آنرا بر زمین ریخته گفت من سربازانم ترجیح ندارم

بعد از دو ماه راه قشون به کاراغانی رسید اسکندر چند فرمانی در این ^{محل}

گویند در مراجعت اسکندر بایران تمام سربازان تقصید با کوس نمودند تا

از عصبه بر سر گذاشته بودند

اسکندر در صدد اتحاد و توافق بین ایران و یونان برآ

اسکندر چون بشوش رسید مهمانی زیادی نموده دختر دار کوشش ابرا

خود تزویج کرد و دختر دیگر را به **هفستیون** داد بدهد و دخترش را او را
به پسرش داد و نسر و از نسرش عطا فرمود تمام این عروسها در یک روز انجام گرفت
اسکندر سربازان را به تزویج مجبور کرده بود و همه سربازان آنها قبول کردند
پادشاه ستر داد که هر کس تزویج نماید تمام قروض او را ادا نماید گویند
۲۰۰۰ تالان که تجارت از دولت کرد و فراوانک باشد پول داد
اسکندر قوتی از سی هزار جوان تربی داده اسلحه و اسب و اسبها را به سربازان
نوده و آنهارا پی کن نامید

سربازان مقدونیه حادث نموده خواستند بوطنشان مراجعت کنند اسکندر قوا
داد که پیران قشون را مراجعت دهد سربازان جمع شده گفتند خوب است تمام ما
روانمانی پادشاه با آنها گفت آیا برای شما سخت نیست که بگویند سربازان
مقدونیه ترک خدمت آنگذران نمودند و ایرانیان خدمت او را بگردن گرفتند
اسکندر در روز چهارم شش مانده روز ششم بجای ایران را عقب کرده آنها
بر او و پدر اسم برد یونانیان اینقدر تامل بدور اسکندر جمع شده غمناک
یکی از سربازان با اسکندر گفت ما از این جهت حادست میوزیم که ایرانیان
اقوام و اولاد خود اسم برده اسکندر گفت شما هم تمام اقوام منید

پادشاه مقدونیه چند قربانی نمود و ده هزار نفر یونانی قسم خوردند که با ایرانیان
متحد و دوست باشند آنوقت اسکندر ده هزار نفر از سر باران پیر و مجروح را
بمقدونیه مراجعت داد و دهر که ام یک تالان عطا کرد (۳۲۳)

مرگ اسکندر - (۳۲۳) - وزیر اسکندر که موسوم به بقیون
بود در کاتان درگذشت اسکندر از مرگ او بسیار منموم شده نفسش پور او را به بابل برد
انرا روی کنده از چوب ستر که قیمت آن ده هزار تالان بود سوزانید

در بابل نمایندگان تمام ممالک نزد اسکندر آمده اظهار اتحاد و موافقت نمودند
مثلا از ایتالیاد فسریتا و حتی از ممالک شمالی بحر اسود

اسکندر خیال داشت بهرستان رود و برای این سفر کشتی زیادی از فیلیپس
کویند روزی تاج اسکندر در آب افتاد و یکی از همرازان خود را در آب انداخت
تاج را گرفت و برای اینکه در آب نباشد آنرا بر سر گذاشت کشتیهای کلهه
این اتفاق را بفال بد گرفتند

کویند چون اسکندر خواست بابل باید کشتیها نزد او آمد بختند خوب است
در این شهر داخل نشوی زیرا که ممکن است دچار صدمات و قاتت بزرگی شوی
بعده از مدتی که در بابل ماند اسکندر دچار تب شدید شد و در روز

در این وقت از کزن پسر میموت که شده آنرا اسکندر نامیدند این پسر و دختر را
که کزن پدرش در پیشین بودند گشت

در میان برادر اسکندر پسرش سرور این هر کدام حکمتی را صاحب شدند در
نزد کانی اسکندر فقط چنانچه حاکم ایالات ایران بودند ولی در این وقت سی
چار نفر دولت اسکندر را بین خود تقسیم کردند

بطلموس مصر را گرفت لشکر اسام و اقلیناس سلیمی و آنی گن
فریری را و لئان سواهل پهن را و اسکندر پدی و لیرنیک تراش را
و نیارک لیس را و سیلوئس سردار تمام قشون شد ازین که فسی اسکندر بود
صاحب کابادوس شد در مجاور این شهر مملکت مستقلی بود امن انجارا محتر
کرده پادشاه انجارا گشت

جنگ لاماک — یونانیان که مدتی در تحت تسلط واقعند از پادشاه
مقدونیه بودند از مرگ اسکندر بگریخته و در تمام یونان شورش و اضطراب
درست کردند بعد آنکه اقرا و دادند به شهری که با مقدونیه جنگ کند
پول بدینند

آنها مدت و دوازده سال بود که جنگ نموده بودند و یکبار که ایالات شد

منظم کرده بود و سردار قشون آتن لیستین بود که مدتی در قشون اسکندر خدمت
کرده بود مدت چهل سال یونانیان تهنه جنگ را دیدند

غالب شهرهای یونان با آتن متحد شدند لیستین با سی هزار نفر از زیر قبضه گشت
آتنی پاتر که پادشاه مقدونیه بود فقط با ۱۳۰۰۰ نفر بیرون آمده در سالکی
خورد و بعد شهر را میافسرد کرد لیستین هم در یکی از جنگها کشته شد
بعد از این شکست دو دسته قشون مقدونیه که عبارت از پنجاه هزار نفر بود از
آسیا مراجعت کرد قشون یونانیان که مرکب از ۲۵۰۰۰ نفر بود شکست
خورده صلح کردند

آتنی پاتر تهنه شرط صلح با آتن را قبول کرد شرط اول ساختن و آستن در قلعه
مونیچی شرط دوم عبارت بود از اینکه دکلای مجلس باید هر کدام قتل
هزار در رسم داشته باشد شرط سیم تسلیم کردن زمین و بی پرید
بود مقدونیه

بنابر شروط مذکور فقط در آتن از ۲۰۰۰۰ آتنی نه هزار نفر باقی ماند خطبات
فرار کردند آتنی پاتر سر بازار از برجست آنها فرستاد بی پرید بعد از
پناه بردن به بازان اورا بیرون آورد و قتل رسانیدند

و نیز قبل از گشتن او اولی زبانش را بریده و نفسش را بجهت انات خورایند
 و سینه معبد پرندین که در کالری و آتیه بود پناه برد ارشیا س که فرستاده
 انی یا تر بود معبد را احاطه کرده و خودش داخل شد و گفت آسوده باش صد
 تم و وارد بخوابند آورد دستن قلم حکاکیش را بر داشته آنرا کار گرفت
 سر بازان او را شجره میگرداند و کی در قلم خود دستن ستمی برای وقت احتیاج
 قرار داده بود او را مکیده و لباسش را بر سر انداخت چون در بدنش اثر
 کرد از معبد بیرون آمده گفت ای پرندین من ننده از سعادت خارج شدم و
 غذا شتم انی یا تر و قشون مقدونیه معبد ترا بود هرگز من کشف کنند این
 عبارت را که بیرون آمد و چون مقابل محراب رب النوع رسید و بی
 کشیده در گذشت

یونانیان مجسمه در صخره ساخته و روی پایه آن عبارت ذیل را حکاکی کردند
 اگر قدرتش مثل فصاحتش بود یونان جانکه بدین وضع نمیشد
 جنگ میان سرداران اسکندر — بنا بر قول مورخین
 اسکندر در وقت مرگش گفته بود سرداران در شیخ جنازه من خون زیاد
 خواهند ریخت